



# کاغذ دیواری شهر

طنز

اصغر فتاحی

به دل ماندم که عکس شهیدی را چون گذشته در خیابان ببینم.

برنامه تبلیغات تلویزیونی اش اشک همگان را درآورد و همه به سادگی از گذشته او گذشتند و با غمض عینی، راه را برای حضور ملموس ترش گشودند. فرصتی دوباره، خزانه بیت المال و دستان مبارک حضرت آقا. با الفاظ مشترک و مبهم مانوس بود و هر کس از صحبت هایش قرائتی داشت. صحبت های دو پهلو و برداشت های متفاوت، جوان فقط آزادی روابط را می فهمید و پیر ارزانی قیمت تخم مرغ، او همیشه ابتدا آب را گل آلود می کرد، بعد ماهی می گرفت، موجی که راه می انداخت، همه را چند صباحی درگیر می کرد و راهی برای فرار از واقعیت باز می گذاشت. هیچ گاه نشد که به خواسته های مردم همچون کاهش قیمت خانه و افزایش نیافتن بهای بنزین جواب درستی بدهد. همیشه خود را بزرگ می دید و دیگران را کوچک فرض می کرد. با بزرگان حشر و نشر داشت و همیشه مجلس های آن چنانی با شام های این چنینی می گرفت. تا آن جا که یادم هست هزینه یک شبستان چیزی بالای پنجاه میلیون تومان شد.

او اکنون دوباره آمده، اسب خود را زین کرده و خیلی به مردم خوش بین است. می ترسم این خوش بینی آخر کار دستش بدهد. مترصد است تا با فریبی تازه دوباره نظر مردم را جلب کند؛ ولی آن ها دم خروس را می بینند و قسم حضرت عباس را باور نمی کنند. اکنون چشم مردم به روی واقعیت ها باز شده است و حرف ها را کاملاً شفاف می فهمند و نخواهند گذاشت امتثال او که به چیزی جز سود و منفعت خود نمی اندیشند، دوباره سرنوشت ملتی را برای چهار سال در دست گیرند.

برای عده ای نوجوان فراهم کند و آن شفاف سازی چهره واقعی کاندیدا، حتم که آبی نبود و گر نه شنا خوب می دانست. به نظرم فقط بیت المال که چپاول کرده بودمی توانست جوابگوی این رقم های نجومی باشد و گر نه اونو این همه ولخرجی؟!!

یکی شون یه وقتی مستقل آمده بود و بیگانگان را از هیچ نژاد و ملیتی نمی توانست تحمل کند و با آن ها پدر کشتگی داشت. کاملاً به خود متکی بود و در شعار هایش برای دشمنان ملت خط و نشان می کشید و دهن ها را سرویس می کرد. ولی اینک معلوم شده است که هزینه های انتخاباتی اش را همین دشمنان بی آزار تأمین کرده اند. باورم نمی شود، یعنی آن همه ادعا دروغی بیش نبود؟! چه قدر از شهیدا مایه گذاشت. روزهای انتخابات، زود با همه شهیدان پسر خاله شد. بر سردر خانه اش عکس شهیدی را نصب کرده بود، ولی همین که آمد، عکس شهدای شهر را پاک کرد و عکس های هنرپیشه ها و خواننده ها را جایگزین نمود. آرزو

ساعت ها با خود کلنجار می رفتم. کار من شده بود شنیدن حرف های یک من صد غاز مردم. کلکسیون از آرای مختلف در فضای سینه ام جای گرفته بود. هر کسی چیزی می گفت، یکی از عشیره دفاع می کرد، یکی به برنامه ها بند کرده بود و دیگری به کم تر از بیست هزار تومان رای نمی فروخت. هر کس می خواست دیگری را در اعتقاد خود شریک کند، دیگر ذله شده بودم. انتخاب یک نفر از میان این همه، برایم از کوه کندن هم سخت تر شده بود. زمان می گذشت و اضطراب، روز به روز در من بیش تر می شد. سرگردانی سربایای وجودم را فرا گرفته بود و من نمی دانستم چه کنم. روزی نزدیک ایام انتخابات، گذرم به خیابان افتاد. شب گذشته، شب آغاز تبلیغات نامزدها بود. به ناگاه چشمانم در سیل عکس و پوستر غرق شد. شهر زیر بار تبلیغات گم شده بود. من هنوز نتوانسته ام این مسأله را هضم کنم که چگونه تنها در یک شب، در و دیوار شهر با عکس های کوچک و بزرگ، کاغذ دیواری شده است. لابد کار حضرت فیل بوده است! در خیابان، چیزی نظرم را به خود جلب کرد. از اول خیابان شروع به شمردن کردم، آخر خیابان شماره کم آوردم. این همه مدل پوستر از یک کاندیدا و ادعای قانون گرایی این رابطه ای است که هرگز نتوانستم بفهمم. گمانم از اصول دین سخت تر باشد!

▶▶ از اول خیابان شروع به شمردن کردم، آخر خیابان شماره کم آوردم. این همه مدل پوستر از یک کاندیدا و ادعای قانون گرایی این رابطه ای است که هرگز نتوانستم بفهمم. گمانم از اصول دین سخت تر باشد!

دور قبل هم بعضی هاشون اومده بودند؛ ولی با ظاهری کم فریب تر از حالا. این عکس های بزک کرده، هر نوع روسی را به اشتیاق وامی داشت و چه بسا کار تا طلاق هم پیش می رفت! آن کسی که از زهد دم می زد و فقر را افتخار خود می دانست، چه شده که هزینه سیر کردن میلیون ها فقیر و گرسنه را برای ساعاتی چند به دیوار می زند تا روزهای بعد سرگرمی تازه ای